

دوفصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»
شماره بیست و ششم، پاییز و زمستان ۱۳۹۸: ۱۶۱-۱۳۳
تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۵/۰۱
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۲/۱۱

بررسی اندیشه سیاسی «حافظ» در چارچوب نظریه «اسپریگنز»

علی باقری دولت‌آبادی*

سید شاهرخ موسویان**

چکیده

شاعران ایرانی از دیرباز از ارکان اصلی و واسطه‌ای میان مردم و دستگاه حاکمیت بوده‌اند و به خاطر ارتباط مستقیم با حاکمیت، نحوه معاش و گذران زندگی آنها همیشه از این ارتباط تأثیر پذیرفته است. حافظ به عنوان یکی از چهره‌های شاخص ادبیات ایران، نه تنها از این قاعده مستثنی نیست، بلکه زندگی او عجیب با تحولات زمانه و جابه‌جایی حاکمان گره خورده است. پرسش اصلی پژوهش این است که این تحولات چه تأثیری بر اندیشه سیاسی حافظ گذاشتند و حافظ راه‌هایی از مشکلات زمانه را در چه می‌دید؟ برای پاسخ به پرسش یادشده با به کارگیری نظریه «اسپریگنز» (مشکل‌شناسی، علت‌شناسی، جامعه آرمانی، راه‌حل) و روش توصیفی - تحلیلی، ویژگی‌های اندیشه سیاسی حافظ توضیح داده شده است. طبق چارچوب نظری، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که حافظ مشکل سیاسی جامعه خود را در قتل، زندان، تکفیر، تهمت، فساد، ناامنی و بی‌ثباتی می‌دید. او در مقام علت‌یابی تزویر و ریا، سوءاستفاده از مقام و موقعیت و ظلم را عامل بسترساز بروز اعتراضات در جامعه می‌دانست. همچنین جامعه آرمانی حافظ در حوزه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، ویژگی‌هایی همچون پرهیز از بدگویی، ریا، انجام کار بد و تأکید بر ساده‌زیستی و قناعت، بی‌اعتنایی به حسودان و دل‌نباستن به دنیا و قدرت داشت. از نگاه حافظ، راه‌حل فائق آمدن بر این مشکلات در اصلاح‌گری، پرهیز از ظلم، تسامح و مدارا، عبرت گرفتن از تاریخ و پندپذیری بود.

واژه‌های کلیدی: اندیشه سیاسی، قرن هشتم، حافظ، سیاست و نظریه اسپریگنز.

ab.dolatabadi@gmail.com
akaveel@yahoo.com

* نویسنده مسئول: دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه یاسوج
** استادیار گروه ادبیات فارسی، دانشگاه یاسوج

مقدمه

اندیشه سیاسی و تفکر سیاسی بیش از هر چیز حاصل بستر اجتماعی و وضعیتی است که فرد در آن زندگی می‌کند. هر نویسنده و شاعر و به طور کلی هر فردی در هر عصری و به هر شکلی که زندگانی می‌کند، از تأثیر آن عصر و آن شکل زندگانی بیرون نیست، بلکه خود او و آثار و افکار و احوال او معلول یک سلسله علل است که غالباً خود انسان، نفوذ و سلطه‌ای بر آن علل ندارد (غنی، ۱۳۸۶: ۱۷).

شاعران برجسته و شعرشان در طول تاریخ، آینه تمام‌نمای وضعیت جامعه در اعصار گوناگون بوده‌اند. حافظ، یکی از شاخص‌ترین شخصیت‌های ادبی و اجتماعی است که با کلامی نافذ، گزنده و بی‌پروا در بهبود وضعیت موجود جامعه خود کوشیده است. زبان ادبیات با خاصیت شناوری خود که تدریجاً از قرن چهارم به بعد و با حاکمیت فضای مستبدانه‌تر بر کشور سیالیّت بیشتری یافت، ذره‌ذره شاعران را در پوشاندن بیشتر خود در لفافه آرایه‌هایی همچون مجاز و ایهام به سرایش مشغول ساخت. هرچه فضا بیشتر امنیتی شد و به سمت اقتدارگرایی پیش رفت، شاعران نیز همسو با این وضعیت، بن‌مایه و محتوای اصلی کلام و اشعار خود را در پستوی آرایه‌هایی پیچیده‌تر منتقل می‌کردند (ر.ک: شفیع کدکنی، ۱۳۸۹).

حافظ از جمله شعرايي است که هر چند وارد سیاست نشد، اصلاح جامعه را در دستور کار خود قرار داد. او که در بطن تحولات سیاسی جامعه خود قرار داشت، به عنوان نبضی تپنده، به شکلی غیر ارادی جهت‌دهی افکار جامعه را به عهده گرفت. به گفته بهاء‌الدین خرمشاهی، «ما در طول تاریخ ادبیاتمان غیر از عصر جدید، یعنی از رودکی و منوچهری و فردوسی به این طرف، تا حدود یک قرن پیش که افکار جدید آزادی‌خواهی و اصلاح اجتماعی مطرح می‌شود، چنین شاعری نداریم. در دنیای قدیم اصلاً مسائل اجتماعی را نمی‌دیدند یا ناگفته می‌گذاشتند و چنین هشیاری‌ها و حساسیت‌ها در افق فرهنگ ما کمتر مطرح بوده که شاعری به این قدر به آفات اجتماعی بپردازد» (خرمشاهی، ۱۳۸۵: ۳۱).

همین خصوصیت بارز حافظ است که موجب گشته عبدالحسین زرین‌کوب از وی به عنوان «بلندگوی مطالبات رندان خرابات» در «سال‌های سیاه وحشت و تکفیر» یاد کند (زرین‌کوب، ۱۳۸۵: ۵۶). با این نقش‌آفرینی عظیم در عرصه سیاسی و اجتماعی به گفته

خرمشاهی، «جای انواع تحقیق‌ها در زمینه حافظ‌پژوهشی خالی است» و «در زمینه فکر و اندیشه حافظ هم تحقیقات جدی صورت نگرفته است. در زمینه فکر فلسفی یا مشرب کلامی، یا نگرش عرفانی، یا فلسفه اخلاق، یا اصلاح‌گری و انتقاد اجتماعی حافظ کارهای نکرده بسیار است» (خرمشاهی، ۱۳۸۴: ۶۷۹).

هدف پژوهش حاضر، پوشش دادن بخشی از این خلأ علمی در حوزه سیاسی و اصلاح‌گری حافظ است. برآورده کردن این هدف بزرگ در این اثر شاید ناممکن باشد و به قول حافظ‌شناس برجسته کشورمان، بهاء‌الدین خرمشاهی، «باید کتابی نگاشت که حق مطلب ادا شود» (همان، ۱۳۸۷: ۴۶). اما در هر صورت دریچه‌ای خواهد گشود برای تأمل عمیق‌تر در شعر حافظ.

از این‌رو پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که تحولات سیاسی-اجتماعی عصر حافظ چه تأثیری بر اندیشه سیاسی و شعر وی گذاشت؟ برای پاسخ به این پرسش لازم است در چارچوب نظریه اسپریگنز، چهار پرسش فرعی دیگر طرح شود تا پاسخ پرسش نخست حاصل آید:

۱- حافظ مشکل جامعه عصر خود را در چه می‌دید؟

۲- برای این مشکلات چه عللی را احصا می‌کرد؟

۳- جامعه آرمانی وی چه ویژگی‌هایی داشت؟

۴- حافظ برای رسیدن به چنین جامعه‌ای، چه راه‌حلی پیشنهاد می‌کرد؟

فرضیه اصلی پژوهش به این نکته می‌پردازد که برخلاف آنچه تصور می‌شود، شعر حافظ از زمانه سیاسی و تاریخی خود جدا نیست و انعکاس استبداد و سخت‌گیری متشرعانه امیر مبارزالدین محمد و روزگار خوش ابواسحاق اینجو و شاه شجاع است. از این‌رو صدای اعتراض یا همراهی خود را به شکلی رندانه و در قالب‌های مختلف طنز، کنایه، ایهام و... بیان کرده است.

پیشینه پژوهش

حافظ جزء شعرايي است که نه تنها نزد ایرانیان، بلکه در عرصه جهانی شناخته شده و محبوب است. این محبوبیت و علاقه موجب شده تا پژوهش درباره دیوان حافظ، یکی

از دغدغه‌های پژوهشگران برای فهم جادوی کلام حافظ گردد. چنان‌که نتایج جست‌وجو برحسب کلمه «حافظ» در پایگاه مرکز اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی از انجام ۳۲۳ پژوهش در این‌باره خبر می‌دهد. این پژوهش‌ها را می‌توان در چهار گروه دسته‌بندی کرد. دسته اول، آثاری که به یک موضوع خاص در شعر حافظ توجه کرده‌اند؛ به عنوان مثال طنز (چناری، ۱۳۸۴)، باد (سیف، ۱۳۷۹) و وقت (براتی، ۱۳۹۴). دسته دوم، آثاری هستند که در مقام مقایسه شعر حافظ با یکی از شعرا و نویسندگان مطرح جهانی و یا ایرانی و یا تأثیرپذیری آنها از حافظ برآمده‌اند؛ به عنوان مثال مقاله «حافظ، گوته، پوشکین» (نقوی، ۱۳۸۴) و «حافظ و خیام» (ذاکری، ۱۳۸۵). دسته سوم آثاری هستند که از زاویه ادبی و صنایع آن به دیوان حافظ نگریسته‌اند؛ به عنوان مثال مقاله «تکرار قافیه در شعر حافظ» (مرتضایی، ۱۳۸۱) و «ظرافت‌های بدیعی در شعر حافظ» (مرتضایی، ۱۳۸۲). دسته چهارم آثاری هستند که عموماً اساتید و محققانی خارج از رشته ادبیات به رشته تحریر درآورده‌اند و کوشیده‌اند تا تأثیرگذاری فرهنگی، تربیتی، اجتماعی و... شعر حافظ را در جامعه ایرانی بررسی کنند. مقالات «حافظ و هویت فرهنگی ایران» (امامی، ۱۳۸۸)، «مکتب تربیتی حافظ» (خرازی، ۱۳۸۵) و «هویت فرهنگی در غزلیات حافظ شیرازی» (باقری خلیلی، ۱۳۸۹) از جمله این آثار است.

پژوهش حاضر نیز از سنخ دسته اخیر است. هر چند جست‌وجو در پایگاه مرکز اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی، هیچ سابقه‌ای را درباره «اندیشه سیاسی حافظ» نشان نمی‌دهد، با گشتی در موتور جست‌وجوگر گوگل می‌توان سه اثر را شناسایی نمود. نخست، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد فاطمه ذوالفقاریان (۱۳۸۹) در دانشگاه مفید با عنوان «اندیشه سیاسی حافظ» که بر اساس روش هرمنوتیک اسکینر تألیف شده و عناصر منفی و مثبت فرهنگ و اندیشه سیاسی حافظ را نقد کرده است. دوم، فصل سوم کتاب «حافظ» نوشته بهاء‌الدین خرمشاهی (۱۳۸۷) که به بررسی اندیشه سیاسی و سلوک فردی و اجتماعی حافظ پرداخته است. سوم، مقاله «ماهیت اندیشه سیاسی رند شیراز، حافظ» اثر محمد منصورنژاد (۱۳۹۲) که جدی‌ترین پژوهش انجام‌شده درباره حافظ از زاویه سیاسی است. تکنیک مورد استفاده نویسنده، تحلیل محتوا و روش به کار گرفته

شده، هرمنوتیک اسکینر بوده است. نویسنده در مقام پاسخ به این پرسش که رمز و راز ستایش حافظ از حکام عصر چیست؟ اظهار می‌دارد که اشعار حافظ را در قالب گفتمان سیاستنامه‌نویسی باید فهم کرد و او هرگز در مقام تقیه یا استفاده ابزاری از شعر برنیامده است.

با وجود آثار یادشده که مستقیم به بحث اندیشه سیاسی حافظ ورود کرده‌اند، برخی آثار دیگر نیز وجود دارد که در شخصیت‌شناسی حافظ و شناخت اندیشه وی به شکل غیر مستقیم بسیار مفید و سازنده هستند. کتاب «عرفان و رندی در شعر حافظ» اثر داریوش آشوری (۱۳۷۹) از جمله این آثار است. هدف این اثر، تفسیر هرمنوتیکی شعر حافظ به قصد معناگشایی ساختاری آن است. اثر بعدی، کتاب گران‌سنگ «این کیمیای هستی» به قلم استاد محمدرضا شفیعی کدکنی (۱۳۸۵) است که در سه مجلد به زیور طبع آراسته شده و بسیاری از زوایای پنهان اشعار دیوان حافظ را آشکار می‌سازد.

علاوه بر دو اثر یادشده، آثار بهاء‌الدین خرمشاهی، دیگر استاد برجسته ادبیات فارسی درباره حافظ غیر قابل چشم‌پوشی است و اشاره نکردن به آن، نقص پیشینه‌شناسی ادبیات حافظ‌شناسی به فارسی محسوب می‌شود. کتاب‌های «حافظ پژوهشی: چارده روایت» (۱۳۶۸)، «حافظ» (۱۳۸۷)، «ذهن و زبان حافظ» (۱۳۸۴)، «حافظ‌نامه» (۱۳۸۵)، «حافظ، حافظه ماست» (۱۳۹۰) گوشه‌ای از این آثار متکثر است. در این آثار سرّ عظمت حافظ در اسطوره‌سازی، نگاه فرهنگی روشن‌فکرانه، دید فلسفی، سخنوری و صنعتگری، تأویل‌پذیری، طنز و طربناکی، مصلح‌گری اجتماعی و انقلاب حافظ در غزل دانسته شده است.

گذشته از آثار یادشده، به سه اثر برجسته درباره تاریخ حیات حافظ و افکار و احوال زمانه وی می‌توان اشاره کرد که به فهم شعر و زبان حافظ بسیار کمک می‌کند. در تارک این آثار، کتاب «بحث در آثار و افکار و احوال حافظ» (۱۳۸۶) و «تاریخ عصر حافظ» (۱۳۸۳) اثر قاسم غنی، «از کوچه رندان» اثر عبدالحسین زرین‌کوب (۱۳۸۵)، «حافظ شیرین‌سخن» اثر محمد معین (۱۳۸۹) می‌درخشند. این آثار، تصویر کاملی از دوران پادشاهانی که حافظ، زمانه آنها را درک کرده، ترسیم نموده و نشان می‌دهند که چگونه با تغییر اوضاع، حال و هوای شعر و شاعری تغییر می‌کرده است.

آنچه مقاله پیش رو را از آثار پیشین متمایز می‌سازد و اهمیت آن را دوچندان می‌سازد، نخست در به کارگیری نظریه اسپریگنز در فهم اندیشه سیاسی حافظ است. آثار نگاشته‌شده تاکنون یا بدون قالب نظری و به شکلی ادبی انجام شده است و یا اینکه به یک روش خاص (هرمنوتیک) بسنده کرده‌اند. بنابراین به فهم اندیشه حافظ کمک کرده‌اند، اما نتوانسته‌اند به این پرسش مهم پاسخ گویند که حافظ، مشکل عصر خود را در چه می‌دیده است؟ برای آن چه عللی برشمرده است؟ جامعه آرمانی و مطلوبش چه بود و چه راه‌کاری پیشنهاد می‌داد؟ دوم اینکه همان‌گونه که از بیان بهاءالدین خرمشاهی نقل شد، جای بررسی اندیشه سیاسی حافظ در میان انبوه آثار نگاشته‌شده درباره او خالی است و این نقیصه همچنان پابرجاست و به گفته وی، چه بسا نگارش کتاب مستقلی در این باره نیز کافی نباشد. سوم اینکه هر شاعری، ابعاد شخصیتی مختلفی دارد و از زوایای مختلف می‌توان به او و شعرش نگریست. حافظ، شاعری است که بیشتر با غزل‌های عاشقانه‌اش برای مردم شناخته شده است و کمتر کسی به وجه فکری، اندیشه‌ای و حتی مصلح‌گری اجتماعی او توجه کرده و این مقاله می‌تواند تلنگری بر این ذهنیت‌های قالبی و از پیش ساخته‌شده در ایران باشد. قطعاً شناخت بهتر این میراث فکری می‌تواند به آنچه تولید نظریه‌های بومی در ایران خوانده می‌شود، کمک نماید و ریشه‌های فکری بسیاری از اندیشه‌های ایرانی را بازشناساند.

چارچوب نظری: نظریه بحران اسپریگنز^۱

در دهه‌های اخیر بخش زیادی از توصیف اندیشه‌های سیاسی بر دوش روش‌های تفسیری همچون هرمنوتیک، گفتمان، فهم اسکینری و... بوده است. نظریه بحران توماس اسپریگنز نیز ذیل این رویکردها ارائه شده است. اگر تفکیک اندیشیدن سیاسی و روش فهم اندیشه سیاسی مفروض گرفته شود، بدون شک نظریه بحران توماس اسپریگنز را باید در دسته دوم جای داد (حقیقت و حجازی، ۱۳۸۹: ۹).

بر اساس این روش، برای فهم اندیشه یک فرد، اسپریگنز چارچوبی نظری، فلسفی، منطقی و کاربردی ارائه می‌دهد که به مدد آن می‌توان منطق درونی هر نظریه‌پرداز را

کشف نمود. از دید وی، هدف نظریه‌های سیاسی، فراهم ساختن بینشی همه‌جانبه از جامعه سیاسی با نگاهی انتقادی به منظور درک و فهم‌پذیرتر شدن آن و رفع نارسایی‌ها و کاستی‌های آن و بازگرداندن سلامت به جامعه از طریق مواجهه با ریشه‌های بی‌نظمی و غلبه بر آنهاست (حقیقت و حجازی، ۱۳۸۹: ۱۲).

با توجه به اینکه این نظریه با بررسی و ارائه راه‌حل برای بحران‌های زمانه در ارتباط است، به «نظریه بحران» مشهور شده است. کلمه بحران از ریشه‌ای یونانی و به معنای قضاوت و لحظه حساس است. بحران، حالت و فرآیندی است که با آن تعادل ناپدید می‌شود و از انتقالی نسبتاً اجتناب‌ناپذیر به سوی شرایط و اوضاعی دیگر خبر می‌دهد (بیرو، ۱۳۷۰: ۷۳). از منظر سیستمی نیز بحران وضعیتی تلقی می‌شود که نظم سیستم اصلی یا قسمتهایی از آن مختل شده و پایداری آن برهم خورد (تاجیک، ۱۳۷۹: ۶۱).

اسپریگنز در کتاب «فهم نظریه‌های سیاسی»، روش جستاری را ارائه کرده که ابزار تفکر منطقی درباره مسائل سیاسی و متفکران سیاسی است. وی مدعی است که اندیشمندان سیاسی هر دوران به شدت واقع‌گرا هستند و اندیشه سیاسی آنان در پاسخ به مشکلات سیاسی محیط آنان است. بر این اساس نظریه‌های سیاسی صرفاً یک تفریح علمی نیست، بلکه عمیقاً به موضوعات عملی و روزمره سیاست مربوط است. تلاش آنها بر این است که تصویری جامع و درکی نسبی از دنیای سیاست ارائه دهند. از این‌رو مسائل و مشکلات، نقطه آغاز نظریه‌های سیاسی است (برزگر، ۱۳۸۳: ۴۸).

برنامه اسپریگنز این است که سیر نظریه‌پرداز از مسائل به راه‌حل‌ها را روشن کند تا در نتیجه شیوه فهم نظریه را برای ما تشریح نماید. او معتقد است که نظریه‌پردازان با مسائل اساسی مشابهی روبه‌رو هستند و کوشش آنها برای حل این مسائل از الگوی نسبتاً مشابهی تبعیت می‌کند (گلشنی، ۱۳۸۷: ۱۰۵).

«این نظریه به صورت اختصار دارای چهار مرحله است که اجرای این چهار مرحله درباره هر نظریه منجر به شناخت آن نظریه و اندیشه خواهد شد. در مرحله اول، نظریه‌پرداز از بحران‌های سیاسی که جامعه با آن درگیر است، آغاز می‌کند. اکثر نظریه‌پردازان زمانی آثار خود را نگاشته‌اند که به صورت روزافزون احساس می‌کرده‌اند جامعه دچار بحران است. بنابراین اولین مرحله، مشاهده و شناسایی مشکل جامعه است.

مواجهه اندیشمند، او را به تدریج به سمت علل آن سوق می‌دهد و او را از مرحله مسئله‌شناسی به سمت علل‌شناسی که مرحله دوم است، راهنمایی می‌کند. نظریه‌پرداز در مرحله دوم از پژوهش به ایفای نقش تحلیلگر می‌پردازد. وی باید شک و تردید را درون خود گسترش و تعمیم داده، به جستجوی علت اصلی مشکلات و نابسامانی‌ها که اغلب نهان از دیده‌ها هستند، بپردازد. او به ناچار باید مرحله کاملاً دقیق و منحرف‌کننده دسته‌بندی روابط علت و معلولی را در این دنیای پیچیده پشت سر گذارد؛ زیرا تا وقتی علل مشکل روشن نشود، درک واقعی آن عملی نیست. از سوی دیگر، نظریه‌پرداز بدون روشن شدن و تبیین علل واقعی بی‌نظمی‌ها، نمی‌تواند پیشنهاد‌های مناسب، راه‌گشا و کارساز را به منظور درمان مشکل ارائه دهد و انشقاق مکاتب مهم سیاسی نیز از همین جا آغاز می‌شود.

مرحله سوم، بازسازی ذهنی آرمان‌شهر در ذهن اندیشمند است که بر اساس علل به دست آمده در مرحله دوم، یک شهر و وضعیت مطلوب را در ذهن خود تصوّر می‌کند. این آرمان مبتنی بر روابط علی و معلولی است و یک انتزاع صرف نخواهد بود. در آخرین مرحله با توجه به مراحل قبل، به ارائه درمان و راه‌حل برای رفع بحران موجود می‌پردازد. با بررسی نظریه اسپریگنز به این نتیجه می‌رسیم که صرف داشتن ارتباط با زمانه، غیر از نظریه بحران است. اندیشه هر اندیشمندی به شکلی با اوضاع زمانه‌اش ارتباط دارد؛ اما نظریه بحران درصدد است چیزی بیش از صرف این ارتباط را بیان کند. آنچه بدیهی به نظر می‌رسد این است که اولاً باید از سوی متفکر، بحرانی تشخیص داده شود؛ ثانیاً نظریه‌ای در پاسخ به این بحران داشته باشد و ثالثاً ارتباط آن دو با هم بررسی شود (حقیقت و حجازی، ۱۳۸۹: ۱۴).

مقاله ذیل را بر اساس مراحل اسپریگنز در چهار مرحله تقسیم‌بندی می‌کنیم:

۱. مشکل‌شناسی: پرسش مهم در این مرحله این است: مشکل جامعه از نظر حافظ چیست و جامعه از نظر او با چه بحرانی مواجه است؟
۲. علل‌شناسی: در این مرحله دیدگاه حافظ نسبت به علل بروز این مشکل توضیح داده می‌شود.
۳. آرمان‌شناسی: در این مرحله آرمان و وضعیت مطلوب حافظ را بیان کرده، وضعیت مطلوب جامعه از نظر او ترسیم می‌گردد.

۴. راه‌حل‌شناسی: در این مرحله با رعایت تقدّم و تأخّر مراحل پیش، به توصیه‌ها و راه‌کارهای صریح و ضمنی حافظ برای رسیدن به وضعیت مطلوب اشاره می‌شود.

مرحله اول: مشکل سیاسی عصر حافظ

وضعیتی که حافظ در آن زندگی می‌کند (قرن هشتم هجری)، بی‌اغراق یکی از آشفته‌ترین اوضاع و برهه‌های حاکم بر ایران است. در قرن هشتم، حکومت ایران هنوز در سیطره ایلخانان مغول است که از جانب خود، حکام محلی را بر نواحی مختلف می‌گمارند و شاهان و امیران هر ناحیه در قبال وجوهی که سالانه به ایلخان می‌پردازند، مالک جان و مال و هستی مردمان آن ناحیه‌اند (انجوی شیرازی، ۱۳۸۱: ۲۹). ایران قرن هشتم، سرزمینی است مغول‌زده که حمله چنگیز را پشت سر گذاشته است. خواجه رشیدالدین در توصیف ایران آن روز در جامع‌التواریخ می‌نویسد:

«از راه تتبع تواریخ و راه قیاس معقول، پوشیده نماند که هرگز ممالک، خراب‌تر از آنکه در این سال‌ها بوده نبوده؛ خصوصاً مواضعی که لشکر مغول آنجا رسیده؛ چه از ابتدای ظهور بنی‌آدم باز هیچ پادشاهی را چندان مملکت که چنگیزخان و اعقاب او مسخر کرده‌اند و در تحت تصرف آورده، میسر نگشته و چندان خلق که ایشان کشته‌اند، کس نکشته... و به وقت استخلاص ولایت‌ها و شهرهای معظم، بسیار خلق ولایات با طول و عرض را چنان قتل کردند که به نادر کسی بماند... بر جمله، اگر از راه نسبت قیاس کنند، ممالک از ده یکی آبادان باشد و باقی تمامت خراب» (همدانی، ۱۳۳۸: ۱۱۰۳).

در این قرن شهرک‌ها و شهرها از حیث اوضاع اجتماعی و ابتلائات عمومی به روستاها شبیه بودند و تاختن امرا و لشکریان بر ولایات و بلوکات و غارت و تاراج، امری رایج بود و حکومت مغولان و تجاوز عمال ستم‌پیشه و غارتگر آنها در شهر و روستا موجب رواج روزافزون فساد و ظلم و فقر سیاه شده بود و سخن عبیدزاکانی -هم‌عصر خواجه حافظ- که به ظاهر طنزآمیز و مزاح‌گونه می‌نماید، در باطن بیان واقعیت عینی است. آنجا که می‌گوید: «شخصی از مولانا عضدالدین پرسید که: چون است که در زمان خلفا، مردم دعوی خدایی و پیغمبری بسیار می‌کردند و اکنون نمی‌کنند؟ گفت مردم

این روزگار را چنان ظلم و گرسنگی افتاده است که نه از خدایشان به یاد می‌آید و نه از پیغمبر» (زاکانی، ۱۳۴۳: ۳۱۸)، هر چند تلخ و دردناک است، حقیقت این است که در سده هشتم، عامه مردم فقط در ستم کشیدن و شقاوت دیدن و گرسنگی خوردن و تحمل مصائب گوناگون، سهم مساوی داشتند (انجوی شیرازی، ۱۳۸۱: ۵۹-۶۰).

البته وضعیّت در شیراز قدری متفاوت بود. در حمله مغول، حسن تدبیر و خردمندی اتابکان فارس، این منطقه را از ویرانی‌ها و قتل عام برکنار می‌دارد؛ هر چند فارس نیز بخشی از همین کشور آشفته بود. با نظر به دیوان حافظ، غربت شاعر و کساد بودن متاع هنر از آن قابل استنباط است. در دوره‌ای که ریختن خون و قطعه‌قطعه ساختن افراد، از نوشیدن یک جرعه آب آسان‌تر بود، حیات حافظ هر لحظه و هر آن با خطر مواجه بود؛ زیرا او با نظام اجتماعی ظالمانه موجود مخالف بود و امرا و زورمندان می‌خواستند محیطی که بر آن حکومت می‌رانند، چونان گورستانی خاموش باشد و حافظ هم علی‌رغم آنها می‌خواست این سکوت رعب‌آور را درهم بشکند و یکی از جهات نفوذ و رواج سریع سخن وی در میان مردم همین بود (همان: ۶۹):

عقاب جور گشاده‌ست بال بر همه شهر کمان گوشه‌نشینی و تیر آهی نیست
(حافظ، ۱۳۷۲: ۵۳)

حافظ در زمانی زندگی می‌کرد که تاخت‌وتازهای ترکان از بیرون و جنگ‌های قدرت از درون، جامعه را مستأصل و هویت فرهنگی و اخلاقی آن را دچار سردرگمی و بحران کرده بود. هنوز جامعه از ضربه‌های حمله مغول کمر راست نکرده بود که ترکان تیموری در هجمه‌ای وسیع دوباره ایران را در معرض تاخت‌وتاز و نهب و غارت ساخته بودند. هجمه‌های خون‌بار برون‌مرزی از یکسو و منازعات فرساینده جناح‌های قدرت از سوی دیگر، جامعه را به سمت و سوی سوق داده بود که جز به نان شب جگرگوشگان خود به چیز دیگری نمی‌اندیشیدند. در چنین جامعه‌ای، خزف جایگزین لعل شده بود، نادان بر مرکب مراد سوار بود و دانا به جرم دانایی لگدمال می‌شد (رحمدل، ۱۳۸۰: ۲۲۶).

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد تو اهل فضلی و دانش، همین گناهت بس
(حافظ، ۱۳۷۲: ۱۸۲)

آل مظفر که بر یزد و کرمان حاکم بود، با لشکرکشی به فارس، آنجا را نیز تحت سلطه خود قرار داد. وضعیّت به قدری بی‌ثبات بود که حافظ در دوران زندگی خود،

تغییر و تحول نه تن از حاکمان فارس را شاهد بوده است. حافظ به عنوان شخصیتی که بسیار مورد توجه مردم بود و کلام و رفتارش گاهی حجت مردم قرار می‌گرفت، خواه ناخواه در بطن جریان سیاسی جامعه قرار داشت. در دوران زندگی حافظ، چند تن بر فارس تسلط داشتند که معروف‌ترین آنها شاه ابواسحاق اینجو، امیر مبارزالدین محمد، شاه شجاع و شاه منصور بودند که اینها هم از لحاظ زمان حکومت و هم از لحاظ نقش حافظ از دیگر حاکمان برجسته‌ترند؛ زیرا حکام دیگر برای زمان زیادی حکومت را در دست نداشتند و طبعاً ذکر نام تک‌تک آنها ثمری نخواهد داشت.

شاه ابواسحاق اینجو شاهی بود خوش‌اندام، خوبرو، نیکخو، فروتن و شعر دوست که خود نیز شعر می‌گفت و از ادب بهره داشت. شاهی که به واسطه حسن سلوک و دست و دلبازی مورد توجه عموم بود (انجوی شیرازی، ۱۳۸۱: ۷۰). آسوده‌ترین و آرام‌ترین ایام زندگی حافظ در دوران حکومت این پادشاه سپری شد که به خواهی ارادت می‌ورزید و قدر وی را می‌دانست. شاه ابواسحاق اگر در دشمن خود هم هنری می‌دید، به دیده کینه و حسد در وی نمی‌نگریست؛ بلکه مهر او را در دل جای می‌داد. چهارده سال بر فارس و اصفهان با قدرت سلطنت کرد و سپاهی بالغ بر پنجاه هزار نفر فراهم نمود. اما استفاده از قوا را بر آرای منجّمان موقوف می‌داشت و هنگامی که می‌باید بر دشمن غلبه کند، به پیروی از احکام نجوم دست از کار می‌کشید و به دشمن زخم‌خورده نیمه‌جان مجال تجدید قوا می‌داد (غنی، ۱۳۸۳: ۱۴۵-۱۴۴).

در کنار ویژگی‌های خوب، ابواسحاق مردی مغرور، عهدشکن، عیاش و خوش‌گذران نیز بود که برای نیل به مقاصدش، در عوض مال‌اندیشی و تدبیر، از ستمگری روی‌گردان نبود و همین امر باعث تباهی کار و سیاهی روزگار او شد. هنگامی که مست و بی‌خبر سرگرم باده‌گساری بود و امیر مبارز (دشمنی که هشت‌بار با او کارزار کرده و با او عهد و پیمان بسته و سپس شکسته بود) شیراز را در محاصره گرفته بود، ابواسحاق به جای چاره‌اندیشی به دو نفر از کلانتران و بزرگان شهر بدگمان شد و سریعاً به کشتن آنها فرمان داد و مردم را ناراحت کرد. به همین دلیل جمعی از آنها به دشمن پیوسته، امیر مبارز به شهر راه یافت (انجوی شیرازی، ۱۳۸۱: ۱۰۳ و ۱۵۱).

ابواسحاق در ۳۷ سالگی به دست عمال امیر مبارز کشته شد. وضعیّت باثبات و

راحتی که در دوران شیخ ابواسحاق اینجو وجود داشت و حافظ نیز در جوار این حاکم، از وضع مناسبی برخوردار بود، با آمدن امیر مبارزالدین محمد به هم ریخت: راستی خاتم فیروزه ابواسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود (حافظ، ۱۳۷۲: ۱۴۰)

امیر مبارز، فضا را در فارس متحوّل کرد. امیر مبارز مردی خوش طالع، عامی و بی ادب بود. دشنام‌هایی به زبان می‌راند که استربانان هم از گفتن آن خجالت می‌کشند. توبه کردن‌های مکرر از گناه شاخصه او بود. در ۷۵۲ هجری از گناهانش استغفار و توبه می‌کند. جمعه‌ها پیاده به مسجد می‌رود. دارالسیاده، تکیه و مسجد می‌سازد (یزدی، ۱۳۳۶: ۱۰۶). مصاحب زاهدان درازنماز می‌شود و شخصاً امر به معروف و نهی از منکر می‌کند. خُم می‌شکنند، شراب‌خواران را حد می‌زند و در نهایت تعصبات عامیانه و تزویرهای آزادی‌کش خود را با جنایتی موحش تکمیل می‌کند. او فرمان می‌دهد امیرعلی سهل، کودک ده‌ساله و فرزند بی‌گناه رقیبش ابواسحاق اینجو را بکشند. همچنین به سوختن و شستن چند هزار جلد کتاب فرمان می‌دهد (انجوی شیرازی، ۱۳۸۱: ۷۲).

محمد معین در توصیف امیر مبارز، او را توطئه‌گر، خون‌ریز، قسی‌القلب، حریص، ریاکار و تنگ‌نظر معرفی می‌کند که همت یک سپاهی معمولی به مراتب بیشتر از اوست (معین، ۱۳۸۹: ۲۳۶). با به قدرت رسیدن امیر مبارز، فضا تا حد زیادی امنیتی شد و بخش بزرگی از آزادی‌ها و فضای بازی که وجود داشت از بین رفت. میخانه‌ها بسته شد و حتی حرف از می و می‌خوارگی در اشعار نیز ممنوع شد.

از نظر حافظ، آنچنان در این دوران تزویر در جای‌جای حکومت‌داری رسوخ کرده است که آنان که ریاکاری نمی‌کنند، جایی در چنین سیستمی ندارند. حافظ او را در اشعارش بسیار مورد حمله قرار می‌داد. نتیجه قلم تند حافظ در دوره امیر مبارز، تبعید او به یزد برای دو سال بود. وضعیّت حافظ که در دوران مبارزالدین با خانه‌نشینی همراه بود و بارها از طرف شاه تهدید شده بود، با روی کار آمدن شاه شجاع تغییر کرد.

شاه شجاع، مردی هنردوست و هنرپرور بود. طبع شعر داشت، نوازنده ساز بود و صدایی نیکو داشت. فضای شیراز در زمان وی در آرامش بود و شرایط اجتماعی و سیاسی تا حد زیادی بهبود یافت. حافظ در زمان او دوباره به دربار فراخوانده شد و در کنار شاه جوان قرار گرفت. طبع لطیف و شاعرمانانه شاه شجاع و روحیه مشترک وی با

حافظ باعث شد دوستی و الفت آن دو چنان بالا گیرد که حافظ در خصوصی‌ترین موارد شاه دخالت می‌کرد و شاه هم به سخنان حافظ توجهی ویژه داشت. حافظ که شرایط را بسیار مناسب می‌دید و با توجه به جذابیتش برای جامعه، به هیچ‌وجه تمایل نداشت همانند دوران مبارزالدین در انزوا قرار بگیرد، در اشعارش به تهییج شاه شجاع و اعلام مطالبات خود و جامعه‌اش پرداخت. او که شاه را نه در مقابل، بلکه در کنار خود می‌دید، با ادبیات رندانه خود وضعیتی را که جامعه تشنه آن بود، ترسیم می‌کرد:

سحر ز هاتف غییم رسید مژده به گوش که دور شاه شجاع است می دلیر بنوش
شد آنکه اهل نظر بر کناره می‌رفتند هزار گونه سخن در دهان و لب خاموش
به صوت چنگ بگویم آن حکایت‌ها که از نهفتن آن دیگ سینه می‌زد جوش
شراب خانگی ترس محتسب خورده به روی یار بنوشیم و بانگ نوشانوش
(حافظ، ۱۳۷۲: ۱۹۱)

این وضعیّت مساعد دیری نپایید، تا اینکه کشمکش‌هایی بر سر قدرت بین شاه شجاع و برادرش قطب‌الدین محمود در گرفت و شاه شجاع پس از تنش‌های فراوان و خروج موقت از شیراز، توانست مجدداً وضعیّت را به نفع خود تغییر دهد. شاه شجاع که مردی آزادمنش، بزمی و اهل حال بود، در مدتی که به واسطه هجوم شاه محمود و امرای جلایری از مقرّ سلطنتش در شیراز متواری شده بود، در کرمان دچار ابتلائات گوناگون گشته، غالب ایّام را به بیماری و افسردگی گذراند. اینجا بود که ورق برای حافظ و کسانی که گمان به بهبود وضعیّت داشتند، برگشت. جماعتی از زهاد و اهل ظاهر که در آن عصر فراوان بودند، در اطراف او جمع شده و او را ملامت می‌کردند که به واسطه عدم توجه به وظایف شرعی و انحراف از جاده پدر خود، گرفتار آن بدبختی‌ها شده است. خلاصه اینکه در این موقع که شاه شجاع بر برادر فایق آمده، بر شیراز مسلط گردید، او را وادار نمودند که رسوم عهد پدر را تجدید کند و در تعظیم و تکریم زهاد و متشرّعین بکوشد و در امر به معروف و نهی از منکر سستی ننماید (غنی، ۱۳۸۳: ۲۶۹).

اینجا شروع فاصله گرفتن شاه شجاع از حافظ و به تدریج تلاش شاه تحت تأثیر علما و متشرّعین برای از بین بردن حافظ بود. شاه شجاع با ایجاد محیط تاریک و خفقان‌آور، حربه تکفیر در دست، عرصه را بر مردم شیراز تنگ کرد و تا آنجا پیش رفت که برای

حافظ، کسی که نماد اعتدال و اخلاق بود، دادگاه تفتیش عقاید ترتیب داد و باعث نابودی آثار او شد؛ زیرا خانواده او از شدت ترس، جمیع نوشته‌ها و مسوده‌های او را پاره‌پاره کردند و یا شستند. ظاهر توطئه چنین بود که خواجه شمس‌الدین محمد، مدرس، مفسر و حافظ قرآن، منکر قیامت و روز موعود شده و در بی‌تی گفته است: گر مسلمانی از این است که حافظ دارد آه اگر از پی امروز بود فردایی (حافظ، ۱۳۷۲: ۳۴۹)

شاه که مشروعیت و قدرتش را در خطر می‌دید و رأس سوم مثلث زر، زور و تزویر که برای بقای ملک وی لازم بود، کم‌رنگ شده بود، ناچار شد به خواست متشرعان و واعظان تن در دهد و بدین ترتیب هر روز آستن تهدیدی برای حافظ بود. به هر شکل دوران دوم حکومت شاه شجاع بر خواجه حافظ بسیار سخت گذشت. در دوره شاه شجاع، هجمه‌ها علیه حافظ به حدی بود که جان به در بردن وی نیز یک امتیاز به حساب می‌آمد. شاه شجاع در اواخر عمر چندان به شراب‌خواری و هوس‌رانی ادامه داد که در بستر افتاد و در ۷۸۶ ه.ق وفات یافت.

دوره آخر که مقارن با سال‌های پایانی عمر حافظ نیز بود، سال‌های حکومت شاه منصور بر فارس بود. شاه منصور مورد علاقه و محبت مخصوص خواجه حافظ بوده و به طوری که از گفته‌های او درباره شاه منصور برمی‌آید، کمتر کسی از امرای معاصر تا این درجه مورد علاقه او بوده است:

بیا که رایت منصور پادشاه رسید نوید فتح و بشارت به مهر و ماه رسید
جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت کمال عدل به فریاد دادخواه رسید
(همان: ۱۶۳)

به یمن دولت منصور شاهی علم شد حافظ اندر نظم اشعار
(همان: ۱۶۵)

از مراد شاه منصور ای فلک سر برمتاب تیزی شمشیر بنگر قوت بازو ببین
(همان: ۲۷۷)

به هر حال دوره شاه منصور که قرین سال‌های پایانی عمر حافظ بود، آرام و کم‌تنش بر حافظ گذشت و سرانجام خواجه شیراز به روایتی در ۷۹۲ هجری درگذشت.

این وضعیت اجتماعی و محلّ زیست حافظ است. نکته‌ای که بسیار اهمیت دارد و باید بسیار مورد توجه قرار بگیرد این است: حافظ هر چند شخصیتی به شدت اجتماعی است و حال و وضعیت افراد جامعه برایش مهم است، سیاست‌مدار و سیاسی‌کار نیست. حافظ دارای اندیشه سیاسی است، اما به شکل سیاسیون و قدرت‌مداران از سیاست و ابزار سیاسی استفاده نمی‌کند. وضعیت آن روز، وضعیتی است که اندیشه ظل‌اللّهی بودن و قداست نهاد پادشاهی (در موقعیت پس از حمله مغول که آرامش نسبی برقرار شده بود)، اندیشه مسلط جامعه بود. شاه ابواسحاق، شاه محبوب و دوست‌داشتنی مردم بود و همین مردم به خاطر رفتار خصمانه امیر مبارز با او مدت‌ها ماتم‌زده و به شکلی کاملاً متحیر بودند. آنها شاه شجاع را حامی آزادی و آرامش خود می‌دانستند. همچنین شاه منصور را آنگونه می‌پنداشتند که پس از مرگش، او را امام‌زاده و مقدّس نامیدند. شاهی که برای حفظ قدرتش، همه اقشار را درگیر جریان حفظ قدرت می‌کرد، از علما، وعاظ و مفتیان گرفته تا شعرا و حکما و... (فتح‌اللّهی و حسینی، ۱۳۹۳: ۳۵).

همین فضا موجب شد تا به گفته قاسم غنی «در همه دیوان خواجه حافظ تقریباً در ۱۲۳ مورد اشاره به پادشاه شده است. یعنی در ۱۰۹ غزل و ۱۱ قطعه و ۱ مثنوی و ۲ قصیده با تعبیرات سلطان، خسرو، پادشاه، شهنشاه، شهریار، شاه، ملک، فرماندهی، شهریار، دادگر، به پادشاه معاصر اشاره کرده است. تقریباً ۷۰ مورد از این موارد صریحاً یا با قرائن موکده راجع است به شاه شجاع و سایر ملوک و شاهزادگان معاصر خواجه حافظ از قبیل شاه جلال‌الدین مسعود اینجو، شاه شیخ ابواسحاق اینجو، امیر مبارزالدین محمد، شاه یحیی، شاه منصور، سلطان غیاث‌الدین محمد، سلطان اویس ایلکانی، سلطان احمد ایلکانی، تورانشاه بین قطب‌الدین تهمتن پادشاه جزیره هرمز، اتابک پادشاه لرستان. ۵۳ مورد دیگر معلوم نیست راجع به کدام پادشاه است. تقریباً ۳۹ مورد از ۷۰ موردی که با صراحت یا با قرائن موکده راجع به ملوک معاصر است، راجع به شاه شجاع است» (غنی، ۱۳۸۳: ۳۵۵).

به همان میزان که حافظ علاقه خود را به شاهان و اقدامات آنها ابراز می‌کرد، صدای اعتراض خویش را نیز در اشعار بلند می‌کرد. در واقع «حافظ از جور امیر یا امیرزاده‌ای به «عدل» امیر یا امیرزاده دیگری دل خوش می‌داشته، یا پناهنده می‌شده است، نه اینکه

امارت و امیرزادگی را از بن و ریشه جابرانه و جائرانه بشمارد» (خرمشاهی، ۱۳۸۷: ۴۵). اگر به بیان اسپریگنزی بخواهیم اشاره نماییم، باید بگوییم که خواجه از شرایط جامعه خویش راضی نبود و آن را یک جامعه مطلوب و آرمانی نمی‌دید. پیوسته در جامعه، قتل، زندان، تکفیر، تهمت، فساد، ناامنی و... را می‌دید و از علاج مستقیم آن احساس عجز می‌نمود. او از یکسو، نبود پادشاه مستبد را مساوی بی‌نظمی در جامعه می‌دید و از سوی دیگر وجود شاه ظالم را بستری برای فجایع یادشده می‌انگاشت. بنابراین تلاش نمود تا به جای گوشه‌نشینی، عرفان و صوفی‌گری به دربار نزدیک شده، با زبان شعر به صورت مستقیم و غیر مستقیم برای رفع این مشکلات تلاش نماید.

مرحله دوم: علت‌شناسی مشکلات از دید حافظ

بیان این نکته که علل واقعی مشکلات عصر حافظ چه بودند، کار آسانی نیست و حتی بر سر آن اختلاف است. چه بسا آنچه را ما در اینجا علل فساد، ناامنی، قتل و بی‌ثباتی در حکومت‌های هم‌عصر حافظ می‌دانیم، از سوی برخی دیگر از پژوهشگران خود مشکل جامعه آن دوره باشد. این مسئله زمانی حادث می‌شود که در نظر بگیریم ما با شاعری سر و کار داریم که هنوز بر سر معنای واقعی برخی از ابیات و اشعار وی اختلاف است و گاه حتی نسبت دادن یک ویژگی به وی، واکنش سایر پژوهشگران را به همراه می‌آورد (ر.ک: شعبانی، ۱۳۹۰) و حتی گاه یک بیت شعر آن به گفته داریوش آشوری، «موضوع بحث‌های دور و دراز» می‌شود (آشوری، ۱۳۷۹: ۳۹۱).

واژه «شهید» برای حافظ یا کلمه «گفته» در شعر وی، نمونه‌ای عینی از این مباحث دور و دراز است که استاد محمدرضا شفیعی کدکنی با اختصاص دو مقاله از کتاب «این کیمیای هستی» به رفع ابهام از آن همت گمارده‌اند (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۱۰۲-۱۰۷). بنابراین برای رهایی از این قضاوت‌ها با فرض این مسئله که تزویر و ریا، سوءاستفاده از مقام و موقعیت و ظلم، عامل بسترساز بروز اعتراضات در جامعه، فساد و ناامنی است، به بخش دوم چارچوب نظری اسپریگنز (علت‌شناسی) پرداخته می‌شود:

حاکم گشتن تزویر و ریا در جامعه

یکی از زمینه‌های فساد در دستگاه سیاسی و سوق یافتن حاکمان به سمت استبداد،

حاکم گشتن فضای تزویر و ریا در جامعه است؛ فضایی که افشای آن جز دورویی مسئولان و بی‌اعتباری قول و عملشان، چیز دیگری را نشان نمی‌دهد. در چنین جامعه‌ای، اعتماد سیاسی که اصل و اساس رابطه حاکم و شهروندان است، از میان رخت برخواهد بست و شهروندان ترجیح می‌دهند به جای نشان دادن ماهیت واقعی خود، آنچه حاکم را خوش آید به تصویر کشند. در دوران حافظ و با به قدرت رسیدن امیر مبارز نیز چنین محیطی ایجاد گشت و فضا تا حد زیادی امنیتی شد. بنابراین بخش بزرگی از آزادی‌ها و فضای بازی که وجود داشت، از بین رفت. میخانه‌ها بسته شد و حتی حرف از می و می‌خواری در اشعار نیز ممنوع شد. وضعیتی که به‌هیچ‌وجه به مذاق حافظ خوش نیامد و خواجه با ادبیات رندانه خود، وضعیت موجود را به باد انتقاد کشید؛ زبانی که به هیچ رو محافظه‌کاری را بر نمی‌تابید. به عبارتی حافظ را قهرمان مبارزه با ریاکاری باید دانست و دیوانش مملو از ابیاتی است که ریاکاری و اعظ، زاهد، صوفی و محتسب را به چالش می‌کشد (فتح‌اللهی و حسینی، ۱۳۹۳: ۳۱). حافظ دوره امیر مبارزالدین را دوره حاکمیت تزویر و ریاکاری می‌داند و در این باره چنین ابیاتی را می‌سراید:

می‌خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند
(حافظ، ۱۳۷۲: ۱۳۵)

در میخانه ببستند خدایا می‌پسند که در خانه تزویر و ریا بگشایند
(همان: ۱۳۷)

باده با محتسب شهر نوشی زنه‌ار بخورد باده‌ات و سنگ به جام اندازد
(همان: ۱۰۲)

بنابراین می‌توان گفت که مخالفت و مبارزه شدید حافظ با ریاکاری در واقع مخالفتی سیاسی است؛ به‌ویژه که مشروعیت حاکمیت در طول دوران ایران ناشی از مذهب بوده است (صادق‌زاده، ۱۳۸۹: ۸۷):

محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد ببرد قصه ماست که در هر سر بازار بماند
(همان: ۱۲۰)

در دوران شاه شجاع، حافظ با دستی باز و آرامشی بیش از همیشه به انتقاد از ریاکاری و تزویرگری در حکومت می‌پرداخت و این ادبیات به‌هیچ‌وجه مطابق میل کسانی که در سیستم سیاسی هضم شده بودند، نبود:

حافظا می خور و رندی کن و خوش باش ولی دام تزویر مکن چون دگران قرآن را
(حافظ، ۱۳۷۲: ۷)

دور شو از برم ای واعظ و بیهوده مگوی من نه آنم که دگر گوش به تزویر کنم
(همان: ۲۳۸)

باده‌نوشی که در او روی ریایی نبود بهتر از زهدفروشی که در آن روی ریاست
(همان: ۱۶)

حافظ در مبارزه با این ریا و ریاکاری به گفته داریوش آشوری، «میراث‌بر آن مفهومی از رندی است که سعدی می‌سازد و می‌پردازد؛ شیوه رندانه‌ای که با زندگانی یکسره شاعرانه تناسب دارد. در کنار نهادن زهد و ریای زاهدانه برای راست‌اندیشی و راست‌اندیشی شاعرانه رندانه ضروری است» (آشوری، ۱۳۷۹: ۲۰۲).

سوءاستفاده از موقعیت سیاسی و تکفیر دیگران

حافظ بخشی از مشکلات سیاسی جامعه خویش را ناشی از واعظان نزدیک به شاه می‌دانست که به جای مشاوره صحیح و دور کردن شاه از استبداد، فرصت را برای تکفیر مخالفان خود فراهم می‌ساختند. حافظ در اشعار خویش در نقد این واعظان می‌سراید:
عیب حافظ گو مکن واعظ که رفت از خانقاه پای آزادی چه بندی؟ گر به جایی رفت، رفت
(همان: ۵۷)

ترسم که روز حشر عنان بر عنان رود تسبیح شیخ و خرقه رند شراب‌خوار
(همان: ۱۶۶)

ز رهم می‌فکن ای شیخ به دانه‌های تسبیح که چو مرغ زیرک افتد، نفتد به هیچ دامی
(همان: ۳۲۹)

ابیات ذکرشده، نشان‌دهنده نزاع دائمی حافظ و قلمش با شیخان، وعاظ، فقها و مفتیان است که در دستگاه قدرت تنیده شده بودند و برای حفظ آن از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کردند.

ظلم و جور حاکمان

عصر زندگی حافظ، عصر ایلخانان مغول و جور و ستم حاکمان محلی است که بر مردم گمارده‌اند. در این عصر، قتل و غارت امری رایج و معمول و ظلم و ستم پیشه

حاکمان بود. هر چند حافظ گاهی بنا به اقتضای وضع، برای ترغیب شاه جدید به عدالت‌ورزی، از مدح و مبالغه‌های آنچنانی در وصف او اجتناب نمی‌کرد، هرگز به جنگ و خشونت و خون‌ریزی شاهان رضایت نمی‌داد. ابیات زیر در اشاره ضمنی به موجودیت ظلم و ستم و نفی آن سروده شده‌اند:

مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست
عنان کشیده رو ای پادشاه کشور حسن که نیست بر سر راهی که دادخواهی نیست
(حافظ، ۱۳۷۲: ۵۳)

ز مهربانی جانان طمع مبر حافظ که نقش جور و نشان ستم نخواهد ماند
(همان: ۱۲۱)

مرحله سوم: آرمان‌شناسی در اندیشه سیاسی حافظ

حافظ همواره به دنبال جامعه‌ای آرمانی بود. پیر مغان حافظ که از شخصیت‌های کلیدی او محسوب می‌شود، ویژگی‌های جامعه مطلوب و مدینه فاضله مدتظر حافظ را نیز معرفی می‌کند. ماهیت مبهم پیر مغان و جست‌وجو در شخصیت حقیقی وی، گاه باعث انحراف حافظ پژوهان از اصل موضوع شده است. برای مثال دکتر مرتضوی در «مکتب حافظ» معتقد است: «پیر مغان، حافظ همان احساس بی‌شائبه و نظر صائب و دل پاک و روشن و سرشت آتشین و عشق‌آمیز حافظ است و وجود خارجی ندارد» (مرتضوی، ۱۳۸۸:

۲۹۷). از سویی نیز به نظر می‌آید که پیر مغان، شهروند آرمانی مدینه فاضله حافظ است: از آستان پیر مغان سر چرا کشیم دولت در آن سرا و گشایش در آن در است
(حافظ، ۱۳۷۲: ۲۸)

همچنین حافظ از پیر مغان برای ارائه اندیشه‌هایی که می‌توانسته برای او مشکل‌ساز شود، استفاده کرده و او را وام گرفته است. می‌توان گفت به نوعی پیر مغان، زبان واسطه‌ای حافظ در بیان اندیشه‌های او به شمار می‌آید:

گفتم شراب و خرقه نه آیین مذهب است گفت این عمل به مذهب پیر مغان کنند
(همان: ۱۳۴)

شهروند مطلوب جامعه آرمانی حافظ، ماهیتی غیر معمول و حیرت‌انگیز دارد؛

آزادمنش است و هرگز در منش و روش او، اقتدارگرایی و انحصارطلبی دیده نمی‌شود:
نیکی پیر مغان بین که چو ما بدمستان هر چه کردیم، به چشم کرمش زیبا بود
(حافظ، ۱۳۷۲: ۱۳۸)

بررسی دیوان حافظ نشان می‌دهد که جامعه آرمانی حافظ در حوزه‌های مختلف
سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، ویژگی‌های مشخصی دارد که به چند مورد آن اشاره می‌شود:
پرهیز از بدگویی

تو پنداری که بدگو رفت و جان برد حسابش با کرام الکاتبین است
(همان: ۳۹)

پرهیز از ریا (که در سطور پیشین اشارتی بدان رفت):
گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود
(همان: ۱۵۴)

پرهیز از کار بد (حتی مصلحتی)
عیب درویش و توانگر به کم و بیش بد است کار بد مصلحت آن است که مطلق نکنیم
(همان: ۲۶۱)

در مقابل این اعتقاد حافظ درباره اطلاق دوری از هر نوع بدی، می‌توان گوشه
چشمی به اعتقاد سعدی داشت که در این باب به نوعی نسبیّت، تسامح و مصلحت‌جویی
معتقد است؛ آنجا که می‌فرماید: «دروغ مصلحت‌آمیز به از راست فتنه‌انگیز».
ساده‌زیستی و قناعت

دولت فقر خدایا به من ارزانی دار کاین کرامت سبب حشمت و تمکین من است
(همان: ۳۷)

بزرگواری و بی‌اعتنایی در برابر حسودان
غمناک نباید بود از طعن حسود ای دل شاید که چو واپینی خیر تو در این باشد
(همان: ۱۰۹)

دل نبستن به دنیا و قدرت
جمشید جز حکایت جم از جهان نبرد زنهار دل میند بر اسباب دنیوی
(همان: ۳۴۵)

تساهل و تسامح، خطاپوشی حتی نسبت به دشمنان، دوری از سفسطه و تسلیم در برابر حق، حرکت بر مدار اعتدال، کمک به مردم مستمند، پرهیز از مردم‌آزاری، نقد اقتدارگرایی، دوری از غرور و خودپرستی، تقبیح شبهه‌خواری و حسن نیت نسبت به شهروندان، از دیگر ویژگی‌های جامعه آرمانی حافظ به حساب می‌آیند.

مرحله چهارم: راه‌حل‌شناسی

حافظ به عنوان اندیشمندی در متن و بطن جامعه سیاسی و با چهره‌ای موجه نزد عموم جامعه، هرگز اندیشه منتزع از جریان‌های سیاسی نداشت. حافظ در محیط سیاه حکومت، تلخی‌های زیادی را می‌کشد، اما ذائقه اجتماع خود را از این محرومیت‌ها تلخ نمی‌سازد؛ بلکه پیوسته امید می‌پراکند و مردم را به آینده‌ای بهتر نوید می‌دهد. حافظ علاوه بر اینکه در کسوت شاعری، ممتاز و بی‌عیب و نقص است، در قالب یک میراث‌دار عظیم فرهنگی و اجتماعی نیز درخشان بوده است. او هیچ‌وقت چشم بر وضعیت عینی و ملموس حیات دوران خود نبست و همواره نگاه و نگرشی انتقادی پیشه کرد. این ویژگی است که در ذهن اندیشه‌ورزان دنیا، حافظ را یک منتقد اجتماعی معرفی می‌کند. به بیان بهاء‌الدین خرمشاهی، «حافظ سه جور انتقاد دارد: انتقاد دینی، یعنی بر شریعت. انتقاد عرفانی، یعنی بر طریقت. انتقاد اجتماعی، یا از آن بهتر انتقاد اخلاقی که در بحث اخلاق حافظ باید گفت. اگر حافظ، حافظ مصلح و منتقد اجتماعی هست (که هست)، دیگر جای چون و چرا نیست» (خرمشاهی، ۱۳۹۰: ۳۱۶).

در ادامه مهم‌ترین راه‌حل‌های سیاسی را که در اندیشه حافظ برجسته شده است،

بررسی می‌کنیم:

اصلاح‌گری اجتماعی

بهاء‌الدین خرمشاهی، مهم‌ترین وجه تمایز حافظ از شعرای دیگر را مصلح‌گری وی می‌داند و از او با عنوان «متفکر اجتماعی» و «مصلح اجتماعی» یاد می‌کند. به عقیده وی، «حافظ در غم خودش نبود، بلکه نگران ارزش‌های مهمی بود که به آرایش کشیده شده بود» (همان، ۱۳۸۴: ۶۳). یکی از بالاترین این ارزش‌ها، قرآن است. به همین خاطر حافظ برآشفته شده و قصد افشاسازی مدعیان را می‌کند.

حافظا می خور و رندی کن و خوش باش ولی دام تزویر نکن چون دگران قرآن را
(حافظ، ۱۳۷۲: ۷)

اما این اصلاح‌گری، وجهی سیاسی ندارد، بلکه بیشتر جنبه زندگی‌آموزی، امیدبخشی و مبارزه بی‌امان و بی‌پایان با زهدفروشی و ریا و عوام‌فریبی است (خرمشاهی، ۱۳۸۷: ۵۰). برخی از پژوهشگران همچون محمود صادق‌زاده، یکی از علل گرایش حافظ به طنز و طعنه در اشعار خود را منتسب به روحیه اصلاح‌گری و عادت‌ستیزی وی دانسته‌اند. وی در این باره می‌نویسد: «وی مصلحی اجتماعی و روشنگری درآشنا بود. اما آنگونه که می‌خواست، نمی‌توانست روزگار خود را دگرگون کند؛ به‌ویژه که با جهل و بی‌خبری و بی‌وفایی مردم زمانش نیز روبه‌رو بود. از این‌رو کاری‌ترین سلاح حافظ برای اصلاح اجتماعی، طنز اوست. البته در میان انواع طنز، طنز وی اجتماعی و سیاسی است» (صادق‌زاده، ۱۳۸۹: ۷۹).

این نکته از سوی بهاء‌الدین خرمشاهی نیز تأیید شده است. او نیز معتقد است: «حتی یک مورد بیان طنزآمیز نمی‌توانید پیدا کنید که در ساختار معنایی آن، بخشی از عناصر مذهب وجود نداشته باشد» (خرمشاهی، ۱۳۸۴: ۳۹ به نقل از صادق‌زاده، ۱۳۸۹: ۷۹).

چنین که صومعه آلوده شد ز خون دلم گرم به باده بشوید حق به دست شماست
(حافظ، ۱۳۷۲: ۱۷)

استاد محمدرضا شفیعی کدکنی نیز بر دو گفته یادشده، مهر تأیید زده و معتقدند: «قلمرو طنز حافظ را در سراسر دیوان او بی‌هیچ استثنایی رفتار مذهبی ریاکاران عصر تشکیل می‌دهد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۱۲۰).

تسامح و مدارا

در فرهنگ و اندیشه سیاسی حافظ، گونه‌ای حق‌مداری و اعتقاد عمیق به تساهل و مدارا و پرهیز از جنگ و خشونت مشاهده می‌شود. حافظ در همه حال برای حقوق انسانی، ارزش‌های والا و انکارناپذیر قائل است. انسان‌مداری در عمق اندیشه حافظ، در ماجرای فکری عشق انسان به انسان فارغ از رنگ و نژاد و مذهب و ایدئولوژی و جنسیت نمود می‌یابد. حرکت بر مدار حق آنچنان برای حافظ اهمیت دارد که می‌گوید:

ما نگوئیم بد و میل به ناحق نکنیم جامه کس سیه و دلخ خود ازرق نکنیم

(حافظ، ۱۳۷۲: ۲۶۱)

به طور کلی می‌توان گفت که خشونت‌زدایی و آرامش در چارچوب اندیشه حافظ بر هر چیزی، حتی بغرنج‌ترین مسائل، ارجحیت پیدا می‌کند. شاید بتوان اوج گفتمان تساهل و تسامح حافظ را در گفتمان «مروت با دوستان و مدارا با دشمنان» دانست: آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان مروت، با دشمنان مدارا (همان: ۸)

برائت انسان‌ها

عشق و زیبایی و گرایش به این دو و در کنار اینها رعایت حرمت انسان، محورهای اساسی اندیشه و کلام حافظ‌اند. در چنین چارچوبی، وی منتقد اساسی عیب‌جویی از دیگران است:

کمال سرّ محبت ببین، نه نقص گناه که هر که بی‌هنر افتد، نظر به عیب کند (همان: ۱۲۷)

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه‌سرشت که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت (همان: ۵۶)

خواجه در جاهایی، عیب‌پوشی و سالم دیدن افراد را به عنوان راه نجات و همچنین بردن گنج معرفی می‌کند و این نشانه اهمیت این موضوع در اندیشه اوست: به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات؟ بخواست جام می و گفت عیب پوشیدن (همان: ۳۷۰)

دو نصیحت کنمت، بشنو و صد گنج ببر از در عیش درآ و به ره عیب مپوی (همان: ۳۴۴)

نکته ظریف درباره این شاخصه حافظ این است که او به همان میزان که عیب‌جو نیست، منتقد است. او عیب‌جویی می‌کند، اما هرگز عیب شخص مشخصی را نمی‌جوید و شخم نمی‌زند و اگر به کنایه خلاف این کند، استثنائاتی چون امیر مبارزالدین است و البته در شرع مقدّس نیز عیب حاکم ستمگر را فاش کردن ممدوح است. نقد حافظ، نقدی است که به مخاطب توصیه می‌کند که در ارزیابی هر پدیده‌ای باید به تجزیه و

تحلیل ابعاد دوسویه خوب و بد آن نشست و مطلق‌نگری عامیانه را در نقد کنار گذاشت:
عیب می‌جمله‌چو گفتمی، هنرش نیز بگو نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند
(حافظ، ۱۳۷۲: ۱۰۳)

پندپذیری

حافظ نگشتمی شیدای گیتمی گرمی‌شنیدی پند ادیبان
(همان: ۲۶۴)

طغیان‌گریزی

به مهلتی که سپهرت دهد ز راه مرو تو را که گفت که این زال ترک دستان گفت
(همان: ۶۱)

اینارگری و گذشتن از نفع خود

طریق کام‌بخشی چیست؟ ترک کام خود کردن کلاه سروری آن است کز این ترک بردوزی
(همان: ۳۱۷)

عبرت گرفتن از تاریخ

احوال گنج‌قارون که ایام داد بر باد در گوش دل فروخوان تا زر نهان ندارد
سپهر برشده پرویز نیست خون‌افشان که ریزه‌اش سر کسری و تاج پرویز است
(همان: ۸۶)
(همان: ۳۰)

پرهیز از ستم

نی دولت دنیا به ستم می‌ارزد نی لَدَّت مستی‌اش الم می‌ارزد
نه هفت هزار ساله شادی جهان این محنت هفت روزه غم می‌ارزد
(همان: ۳۷۸)

دوری از غم‌ها و امر به خوش‌باشی

دمی با غم به سر بردن جهان یک سر نمی‌ارزد به می بفروش دل‌ق ما کز این بهتر نمی‌ارزد
(همان: ۱۰۳)

نتیجه‌گیری

حافظ به عنوان شخصیتی اجتماعی در بطن جامعه آن روز ایران و فارس، شخصیتی

تأثیرگذار و مهم به حساب می‌آید. چنین فردی نمی‌تواند خالی از اندیشه سیاسی باشد؛ اندیشه‌هایی که ظاهراً ممکن است متناقض به نظر بیاید، ولی به گفته داریوش آشوری از نوعی «وحدت معنایی» برخوردار است.

آنچه در این نوشتار و طی بررسی متن در دسترس از حافظ بر ما مسلم شد، این است که حافظ شخصیتی تک‌بعدی و یکسویگر در زمینه سیاسی ندارد. وضعیت متغیر و همراه با شدت و ضعف جامعه آن روز، شخصیت حافظ را متکثرنگر و چندبعدی می‌سازد؛ شخصیتی که گاه مصلح است و گاه طغیانگر علیه بی‌اخلاقی‌ها. مسلم است که آنچه حافظ را اینگونه می‌سازد، شرایط حاکم بر وضعیت آن روز جامعه است. آنچه از بررسی تنها اثر حافظ برمی‌آید این است که اندیشه سیاسی او مجزاً از اندیشه‌های دیگر او اعم از فلسفی، دینی، هنری، روان‌شناسی، جهان‌شناسی و اجتماع‌شناسی او نیست. اینگونه است که غزلی عاشقانه در دیوان حافظ در میانه ابیات به مسائل سیاسی و اجتماعی نیز کشیده می‌شود. حافظ را نه می‌توان با شعرای امروزی مقایسه کرد و نه با مکاتب سیاسی حال. به گفته خرمشاهی، «حافظ مجموعه‌ای از نگرش‌ها و گرایش‌ها، مشی‌ها و مشرب‌های گوناگون و گاه متعارض و متناقض را ذیل یک نگرش جامع و فراگیر و بی‌سابقه گرد هم آورده است».

این ویژگی‌هاست که از حافظ چنان شخصیتی می‌سازد که حتی در زمان حیاتش، باز خورد عظمت خود را در آینده و در افکار عمومی پیش‌بینی می‌کند. حافظ نیز همچون بسیاری از افراد به جامعه پیرامون خود توجه داشت و در مشکلات آن غور کرده است. او که در زمانه بین مغولان و تیموریان زیست، مشکل سیاسی جامعه خود را در قتل، زندان، تکفیر، تهمت، فساد، ناامنی و بی‌ثباتی می‌دید. مشکلاتی که هر چند در هر دوره‌ای می‌تواند وجود داشته باشد، جامعه عصر حافظ را به وضعیت استیصال‌گونه کشانده بود؛ وضعیتی که یا افراد را به گوشه‌نشینی و انزوا سوق می‌داد و یا غم آنها را به نان و نام فرومی‌کاست.

با این حال حافظ با بهره‌گیری صحیح از برخی مفاهیم همچون رند صوفی و تغییر در شکل و محتوای آن، زبانی خاص را برای بیان مشکلات عصر خود یافت. از این‌رو در مقام علت‌یابی به عواملی همچون تزویر و ریا، سوءاستفاده از مقام و موقعیت و ظلم پرداخت. او در اشعار خویش با طنز و کنایه و گاه با صراحت هرچه تمام، زاهد و صوفی و

متشرّع، همه و همه را به باد انتقاد گرفت و به پرهیز از چنین رفتاری پند داد. اشاره حافظ به این عوامل به معنای محصور کردن دایره آنها نیست؛ بلکه نشان از گستردگی آن در زمان حیات وی دارد.

با مشاهده چنین وضعیتی، جامعه آرمانی حافظ در حوزه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه‌ای است که دارای ویژگی‌هایی همچون پرهیز از بدگویی، ریا، انجام کار بد و ساده‌زیست و متکی به قناعت، بی‌اعتنا به حسودان و دل‌نستن به دنیا و قدرت باشد. در واقع حافظ به دنبال «انسان کامل» بود. انسانی که فارغ از عقیده و مکتبش، پیوند ازلی خود با معبود را بجوید و دست از متاع دنیا بشوید. شاید خود وی را نمونه کاملی از آنچه در سر می‌پنداشت، بتوان محسوب کرد. شخصیتی که با وجود شیعه نبودن، «متشیّع» و «شیعه‌گرا» بود. نه صوفی کامل بود و نه زاهد و متشرّع صرف. شخصیتی دوست‌داشتنی که شعرش برای همه کس، هم در آن دوران و هم در حال حاضر، دلنشین و شنیدنی است. نه کسی از نصایحش خسته می‌شود و نه از انتقادش دل‌آزرده. شاید یکی از دلایلی که او را «لسان‌الغیب» لقب داده‌اند، همین خصوصیت باشد.

بنابراین راه‌حل‌های حافظ برای اصلاح جامعه خود نه از جنس امروزی و انقلاب، بلکه از جنس اصلاح‌گری اجتماعی است. اصلاح‌گری حافظ با آنچه امروز اصلاح‌طلبی خوانده می‌شود، اصلاً یکسان نیست. اصلاح‌گری او، اجتماعی و اخلاقی است و نه سیاسی. او راه‌حل نجات جامعه خود را در تسامح و مدارا، عبرت گرفتن از تاریخ، دوری از غم‌ها، پرهیز از ستم و طغیان‌گری و پندپذیری معرفی می‌کند. راه‌کارهایی که حتی برای جهان قرن بیست و یکم نیز مطلوب و قابل تأمل است.

منابع

- آشوری، داریوش (۱۳۷۹) عرفان و رندی در شعر حافظ، چاپ هفتم، تهران، مرکز امامی، صابر (۱۳۸۸) «حافظ و هویت فرهنگی ایران»، پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره ۱۳، صص ۶۷-۸۵.
- انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم (۱۳۸۱) تصحیح دیوان حافظ، تهران، شهاب ثاقب. باقری خلیلی، علی اکبر (۱۳۸۹) «هویت فرهنگی در غزلیات حافظ شیرازی»، مطالعات ملی، دوره ۱۱، شماره ۳، صص ۴۹-۷۱.
- براتی، محمود (۱۳۹۴) «وقت حافظ»، پژوهش‌های ادب عرفانی، دوره ۹، شماره ۱، صص ۹۹-۱۲۷. برزگر، ابراهیم (۱۳۸۳) «مسئله فلسطین در اندیشه سیاسی اسلام و روش جستاری اسپریگنز»، فصلنامه پژوهش حقوق و سیاست، شماره ۱۲، پاییز، صص ۴۵-۷۵.
- بیرو، آلن (۱۳۷۰) فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه باقر ساخوانی، چاپ دوم، تهران، کیهان. تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۹) مدیریت بحران، تهران، فرهنگ گفتمان.
- چناری، عبدالامیر (۱۳۸۴) «طنز در شعر حافظ»، پژوهشنامه علوم انسانی، شماره ۴۵-۴۶، صص ۳۹-۵۲. حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۷۲) دیوان حافظ، به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، تهران، سینا.
- حقیقت، سید صادق و حامد حجازی (۱۳۸۹) «نگاهی انتقادی به کاربرد نظریه بحران اسپریگنز در مطالعات سیاسی»، فصلنامه علوم سیاسی، سال سیزدهم، شماره ۴۹، صص ۱-۴۹.
- خرازی، سید کمال (۱۳۸۵) «مکتب تربیتی حافظ»، روان‌شناسی و علوم تربیتی، دوره ۳۶، شماره ۳-۴، صص ۱۲۹-۱۴۰.
- خرم‌شاهی، بهاء‌الدین (۱۳۶۸) حافظ پژوهشی: چارده روایت، چاپ دوم، تهران، پرواز.
- (۱۳۸۴) ذهن و زبان حافظ، چاپ هشتم، تهران، ناهید.
- (۱۳۸۵) حافظ‌نامه، چاپ هفدهم، تهران، علمی و فرهنگی.
- (۱۳۸۷) حافظ، چاپ چهارم، تهران، ناهید.
- (۱۳۹۰) حافظ، حافظه ماست، چاپ پنجم، تهران، قطره.
- ذاکری، احمد (۱۳۸۵) «حافظ و خیام»، دانشکده ادبیات و علوم انسانی (تهران)، دوره ۵۷، شماره ۱۷۸، صص ۱۶۵-۱۸۴.
- ذوالفقاریان، فاطمه (۱۳۸۹) اندیشه سیاسی حافظ، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد علوم سیاسی، دانشکده علوم سیاسی، دانشگاه مفید، قم.
- رحمدل، غلامرضا (۱۳۸۰) «حکمت و اخلاق در غزلیات حافظ»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، دوره ۴۶-۴۷، شماره ۱۵۸-۱۵۹، تابستان و پاییز، صص ۲۲۳-۲۴۴.

- زاکانی، عبید (۱۳۴۳) کلیات عبید زاکانی، به کوشش پرویز اتابکی و مقدمه عباس اقبال آشتیانی، تهران، زوار.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۵) از کوچه رندان: درباره زندگی و اندیشه حافظ، چاپ یازدهم، تهران، امیرکبیر.
- سیف، عبدالرضا (۱۳۷۹) «باد در دیوان حافظ»، دانشکده ادبیات و علوم انسانی (تهران)، دوره ۴۱-۴۲، شماره ۱۵۳-۱۵۴، صص ۱۶۳-۱۷۵.
- شاملو، احمد (۱۳۸۹) حافظ شیراز، تهران، مروارید.
- شعبانی، محمد (۱۳۹۰) «قدر مجموعه گل (نقدی بر مقاله بنیان‌های تفکر حافظ)»، فصلنامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی ادب و عرفان، دوره ۲، شماره ۸، پاییز، صص ۸۱-۱۰۸.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۵) این کیمیای هستی (مجموعه مقاله‌ها و یادداشت‌های استاد دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی درباره حافظ)، به کوشش ولی‌الله درودیان، تبریز، آیدین.
- (۱۳۸۹) مفلس کیمیا فروش، تهران، سخن.
- صادق‌زاده، محمود (۱۳۸۹) «بررسی گونه‌ها و شیوه‌های طنزپردازی حافظ»، فصلنامه پژوهشی تحقیقات زبان و ادب فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر، دوره جدید، شماره دوم، پاییز، صص ۷۵-۱۱۴.
- غنی، قاسم (۱۳۸۳) تاریخ عصر حافظ (بحث در آثار و افکار و احوال حافظ)، چاپ نهم، تهران، زوار.
- (۱۳۸۶) بحث در آثار و افکار و احوال حافظ، تهران، هرمس.
- فتح‌اللهی، محمدعلی و معصومه حسینی (۱۳۹۳) «فلسفه سیاسی خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی»، مجله پژوهش‌های سیاست اسلامی، دوره ۱، شماره ۳، پاییز، صص ۱۱۳-۱۴۲.
- گلشنی، علی (۱۳۸۷) «فهم فلسفی و تاریخی اندیشه سیاسی»، نامه فلسفی، دوره ۱۴، شماره ۶۸، صص ۹۳-۱۰۸.
- مرتضایی، سید جواد (۱۳۸۱) «تکرار قافیه در شعر حافظ»، مجله تخصصی زبان و ادبیات دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، دوره ۳۵، شماره ۱-۲، صص ۵۳-۷۴.
- (۱۳۸۲) «ظرافت‌های بدیعی در شعر حافظ»، نشر پژوهی ادب فارسی، شماره ۱۴، صص ۱۲۱-۱۵۰.
- مرتضوی، منوچهر (۱۳۸۸) مکتب حافظ، چاپ پنجم، تهران، توس.
- معین، محمد (۱۳۸۹) حافظ شیرین‌سخن، تهران، صدای معاصر.
- منصورنژاد، محمد (۱۳۹۲) «ماهیت اندیشه سیاسی رند شیراز، حافظ»، فصلنامه علوم سیاسی، سال شانزدهم، شماره ۶۱، صص ۶۹-۹۰.
- نقوی، نقیب (۱۳۸۴) «حافظ، گوته، پوشکین»، مجله تخصصی زبان و ادبیات دانشکده ادبیات و علوم

انسانی مشهد، دوره ۳۸، شماره ۴، صص ۱۸۷-۲۰۴.
همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۳۸) جامع‌التواریخ رشیدی، به کوشش بهمن کریمی، جلد دوم،
تهران، اقبال و شرکا.
یزدی، معین‌الدین (۱۳۳۶) مواهب الهی، با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، تهران، اقبال.